

دیدگاه‌های جهانی امام خمینی: هماهنگی دانش و دین

محمدجواد حیدری*

دیباچه

امام خمینی احیاگر قرن بیستم، بارها بر هماهنگی و تعاضد دانش و دین تأکید کرده و بر ضرورت هوشیاری در مقابل تبلیغات اندیشه جدایی دانش و دین و عدم توانایی دین در اداره ملتها و کشورها اصرار ورزیده و به این نکته مهم که قوانین دینی و اسلامی بر معیار دانش و عدل پی‌ریزی شده است، توجه داده‌اند:

«از توطئه‌های مهمی که در قرن اخیر، به خصوص در دهه‌های معاصر و به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آشکارا به چشم می‌خورد، تبلیغات دامنه‌دار و با ابعاد مختلف برای مایوس نمودن ملتها و به خصوص ملت فداکار ایران، از اسلام است. گاهی ناشیانه و با صراحت به اینکه احکام اسلام که هزار و چهار صد سال پیش وضع شده است، نمی‌تواند در عصر حاضر کشورها را اداره کند و یا آنکه اسلام یک دین ارتجاعی است و با هر نوآوری و مظاهر تمدن مخالف است و در

* دکتر محمدجواد حیدری کاشانی، عضو هیأت علمی دانشگاه قم است.

عصر حاضر نمی‌شود کشورها از تمدن جهانی و مظاهر آن کناره گیرند و امثال این تبلیغات ابلهانه و گاهی مودبیانه و شیطنت‌آمیز، به‌گونه‌ای طرفداری از قداست اسلام می‌باشد. اسلام و دیگر ادیان الهی با معنویات و تهذیب نفوس و تحذیر از مقامات دنیایی و دعوت به ترک دنیا و اشتغال به عبادات و اذکار و ادعیه سر و کار دارند که انسان را به خدای تعالی نزدیک و از دنیا دور می‌کند و حکومت و سیاست و سررشته‌داری، برخلاف آن مقصد و مقصود بزرگ و معنوی است، چه اینها تمام برای تعمیر دنیا است و آن مخالفت مسلک انبیای عظام است و مع‌الاسف، تبلیغ به وجه دوم در بعضی از روحانیون و متدینان بی‌خبر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود.^(۱)

امام خمینی در نقد اندیشه تعارض دانش و دین، و اسلام و سیاست می‌فرماید:

«گروه نخست که باید گفت از حکومت و قانون و سیاست یا اطلاع ندارند و یا غرضمندانه خود را به بی‌اطلاعی می‌زنند، زیرا اجرای قانون بر معیار قسط و عدل و جلوگیری از ستمگران و حکومت جائرانه و بسط عدالت فردی و اجتماعی و منع از فساد و فحشا و انواع کجرویها و آزادی بر معیار عقل و عدل و استقلال و خودکفایی و جلوگیری از استعمار و استثمار و استبعاد و حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه و سیاست و راه بردن جامعه به موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که به مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود. این دعوی به مثابه آن است که گفته شود قواعد عقلی و ریاضی در قرن حاضر باید عوض شود و به جای آن قواعد دیگر نشانده شود. اگر در صدر خلقت، عدالت اجتماعی باید جاری شود و از ستمگری و چپاول و قتل باید جلوگیری شود، امروز چون قرن اتم است آن روش کهنه شده و ادعای آنکه اسلام با نوآوریها

مخالف است، همان سال که محمدرضا پهلوی می‌گفت که اینها می‌خواهند با چارپایان در این عصر سفر کنند، یک اتهام ابلهانه بیش نیست، زیرا اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوریها، اختراعات و ابتکارات و صنعتهای پیشرفته که در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه دانش و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است و اگر مراد از تجدد و تمدن به آن معنی است که بعضی روشنفکران حرفه‌ای می‌گویند که آزادی در تمام منکرات و فحشا حتی همجنس‌بازی و از این قبیل، تمام ادیان آسمانی و دانشمندان و عقلا با آن مخالفند، گرچه غرب و شرق‌زدگان به تقلید کورکورانه آن را ترویج می‌کنند.»^(۲)

در این مقاله برآنیم تا اندیشه تعارض دانش و دین را از دیدگاه امام خمینی نقد و بررسی کنیم.

نقد اندیشه تعارض دانش و دین در باختزمین

مسلم است که در حوزه فکری باختزمین همواره تعارضاتی موردی، میان دانش و دین وجود داشته است، به نحوی که اندیشه تعارض را از مرحله پندار صرف به مرحله واقعیت - دست‌کم در ظاهر بعضی موارد - می‌رساند، اما سخن در این است که:

الف - آیا تنها با دیدن ظاهر مواردی از تعارض، باید به اندیشه جدایی دانش و دین، تن داد؟ یا آنکه می‌توان اغلب یا همه آن موارد خاص را، به‌گونه‌ای تبیین و توجیه کرد که تعارض به نحوی غیرجانبدارانه از بین برود.

ب - بر فرض پذیرش تعارضات موردی، آیا می‌توان با وجود تنها چند مورد خاص از تعارض، آن را به حیطة یک دین یا مطلق حوزه دین سرایت داد و قایل به تعارض دانش و دین، به طور مطلق شد؟ یا آنکه هر دینی دارای ویژگیهایی است که مانع از این سرایت می‌شود.

در ارزیابی اندیشه باختر در باب تعارض دانش و دین، توجه به این نکته ضروری است که آنچه اکنون در باخترزمین، تحت عنوان تعارض دانش و دین مطرح است، در حقیقت حوزه یک دین خاص را نشانه نگرفته، بلکه با تعمیم موارد تعارض به کلیت دین، اندیشه منافی بودن دانش با مقوله‌های دینی را تبلیغ می‌کند. در حقیقت بانیان این اندیشه، درصددند تا با دلایل جزئی که در حیطه یک دین خاص وجود دارد، جدای از توجه به خصوصیات ویژه هر دینی، تمامی ادیان را زیر سؤال ببرند. لذا پاسخ به پرسشهای فوق از مهمترین و اساسیترین محورها در نقد و تحلیل این اندیشه توسعه‌طلب است. در پاسخ به این پرسشها نکاتی به نظر می‌رسد که در زیر، بدان اشاره می‌کنیم:

۱. در میان ادیان، ادیان باطلی وجود دارند که تنها ساخته دست بشر است و فاقد ریشه فطری و الهی است و منشأ انحرافات عظیمی شده و باعث پاره‌ای از این تعارضها شده است.

۲. برخی از ادیان مانند مسیحیت و یهودیت گرچه ریشه‌های الهی و فطری دارند، اما از تحریف و دستبرد بشر مصون نمانده و موجب این تعارضها شده است.

۳. بعضی از تعالیم ادیان حق که ریشه فطری و الهی دارد و از تصرف بشر و عناصر بشری به دور مانده است، امکان دارد به طور نادرست تفسیر شود و بین آن تفاسیر و دانش تعارض رخ دهد.

۴. پاره‌ای دیگر از این تعارضها، معلول پیش‌فرضها و پیش‌داوریهای افرادی است که یا در دین‌شناسی تخصص ندارند و یا در دانشها، کارشناس نیستند.

۵. گاهی تعارض، بدوی است و با اندکی تأمل و دقت برطرف می‌شود و نظر به اینکه بشر به ابعاد مختلف قضیه توجه ندارد، تصور می‌کند که تعارضی وجود دارد.

۶. گاهی نظریه علمی تنها فرضیه است، به همین جهت توانایی مقابله با نظریه قطعی دین را ندارد.^(۳)

۷. گاهی هم نظریه دینی قطعی نیست و تنها ظنی است و قابل بحث و بررسی می‌باشد. باید دانست که منشأ اصلی اندیشه تعارض دانش و دین در باختر، سه نکته‌ای است که در بندهای ۱، ۲ و ۳ بدان اشاره شد. در کلیه مراحل تضاد دانش و دین در باختر، رد پای

از این سه سهل‌انگاری انحراف‌زا دیده می‌شود. تحریف، تفسیر نابجا و پیش‌دواریهای افراد بی‌صلاحیت موجب آن شده که در کلیه مراحل، میان نفس دین و دانش، تعارض به وجود آید. برای آنکه بهتر به حقیقت این نکته‌ها واقف شویم باید دو عنصر دانش و دین را در کلیه مراحل بررسی کنیم:

۱. بررسی مراحل رابطه دانش و دین در باخترزمین

به طور مختصر رابطه دانش و دین را می‌توان در چند مرحله زیر بیان کرد:

۱-۱. رابطه علوم عقلی و دین

نظر به اینکه مسیحیت دچار تحریف شده است و اصول اعتقادی کلیسا تنها نوآوری انحرافی در دین است، با عقل در تعارض است. عقایدی چون تثلیث یا وحدت پدر، پسر و روح‌القدس^۱ و اینکه خدای پدر در آسمان یا بهشت است و مانند آن، با عقل و مبانی عقلی ناهماهنگ است: «لقد كفر الذين قالوا ان الله ثالث ثلاثة».^(۴)

۱-۲. دین و علوم تجربی

داستان تقابل کلیسا و دانشمندان در تاریخ اروپا معروف و شنیدنی است. مسایل طبیعی که در کتاب مقدس ذکر شده و تصویری که متفکران یونان درباره عالم طبیعت ارایه کرده‌اند، ارباب کلیسا آن را تفسیر صحیح و خلل‌ناپذیری تلقی می‌کرد و این آرای علمی به عنوان حقایق مقدس و دینی مطرح می‌شد. میان علوم طبیعی و عقاید دینی و فلسفی نوعی هماهنگی ایجاد شده بود که بطلان برخی از آنها مانند قضیه «زمین محوری» باعث دگرگونی در اجزای دیگر علوم می‌شد. در مقابل آرای جدید هیچ نرمشی نبود و در نهایت پیروزی دانش، دین را کنار زد و عقیده نوینی به نام جدایی دانش و دین پدید آمد.

1. Irixity

۳-۱. دین و اندیشه‌های علمی و اجتماعی

در قرون وسطی، کلیسا و حکومت دینی مسیحیت در باخترزمین، حاکم بود و نظر به اینکه دینی انحرافی و تحریف‌شده^(۵) بود پیامدهای وخیمی چون بردگی، فئودالیسم، استبداد، جهل، جنگهای مذهبی و خشونت کلیسایی را به دنبال داشت. به همین دلیل این دوره برای باختریان ناخوشایند و رنج‌آور بود. لذا علیه آن قیام کردند و دوره جدید تاریخ باختر آغاز شد. از مهمترین مبانی فکری انقلاب عصر نوین در باخترزمین علیه نظام گذشته، جدایی از امور دنیا بود. در این دوره سکولاریسم و لیبرالیسم حاکم شدند و دیگر، جایی برای برنامه‌های جامع و کلان دین در صحنه اجتماع نبود و تنها مرجع و حجت در امور، علوم انسانی و اجتماعی بود. دین در اندازه یک احساس درونی شخصی و مراسمی جدا از امور دنیا و فعالیتهای اجتماعی خلاصه می‌شد. این طرز تفکر را که مخالفان تفکر دینی ترویج می‌کردند، به عللی متولیان امور دینی و مذهبی مسیحیت نیز قبول کردند و بدین ترتیب نزاع دین و عقل بشری و تعارض دانش و دین در همه عرصه‌ها به پیروزی عقل بشری و دانش، و شکست دین منجر شد.

اما متأسفانه درک این نکته عمیق و دقیق، که آنچه در باختر با دانش، جنگید و شکست خورد، در واقع دین الهی نبود بلکه بدعتها و نوآوریهای دینی بود که هیچ سازگاری با دین حقیقی نداشت؛ «یحرفون الکلم عن مواضعه»،^(۶) بر دانشمندان نیز مخفی ماند و به جهت همین غفلت، موافق و مخالف، ضربه‌ای عظیم بر دین وارد کردند و در نهایت، دین و حاکمیت آن از صحنه اجتماع کنار رفت. امروزه نیز فروغ ایمان و شمع فطرت خداجو در اعماق جان عده‌ای از مردم باخترزمین وجود دارد و بیشتر مردم، به خدا و معنویت ایمانی و متافیزیک عقیده دارند؛ اگرچه ضعیف است و نیاز به الگوی نوین منطبق معرفت و تحولات عظیم، تحت رهبریهای دانشمندان واقعی دین، دارند. به هر حال، مشکل اصلی باخترزمین و اندیشمندان آن، عدم درک صحیح از اسلام و مبانی آن است؛ اسلامی که ریشه در اعماق جان انسان دارد. امام خمینی می‌فرماید: «ما مفتخریم که کتاب نهج‌البلاغه که پس از قرآن کریم بزرگترین دستور زندگی مادی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی‌بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ما

است.^(۷) «همو طرح اندیشه جدایی دانش و دین را از دسیسته‌های استکبار جهانی دانسته و همگان را بدان توجه می‌دهد.^(۸)»

اندیشمندان مسلمان، همواره با توجه به این نقاط کور در فکر دینی باختزمین و نیز عنایت به ویژگیهای چالش‌زای دانش و تمدن نوین باختزمین، به نقد و تحلیل اندیشه تعارض دانش و دین پرداخته و جامعه خویش را از گرفتاری در دامی بزرگ بازداشته‌اند. از جمله این اندیشمندان: امام خمینی، علامه طباطبایی و شهید مطهری هستند که با وقوف کامل بدین امر، علاوه بر دوری از آفات اندیشه‌های باختزمین سعی نمودند تا جایگاه دانش و دین را با توجه به شرایط خاص معرفتی ما و در زمینه باورهای دینی - اسلامی، ترسیم کنند. استاد فرزانه، در کلام نقادانه خویش همواره ریشه‌های جداانگاری دانش و دین را در باختزمین مد نظر داشتند و با تبیین مفصل این موارد، توانستند به خوبی از عهده دفاع از حریم دین برآیند. لذا در باب نقد اندیشه باختزمین، همواره دیدگاه‌های حکیمانه آن اندیشمند ارایه شده است.

۲. ریشه‌های جداانگاری دانش و دین از منظر امام خمینی

۲-۱. نقش استعمار در جدایی دانش و دین

امام خمینی با آگاهی کامل از نقش سیاستهای استعماری در جدایی دانش و دین، و جوانان دانشگاهی از روحانیان می‌فرمایند:

«تاکنون دست خیانت استعمار به وسایل مختلفه، فاصله عمیق بین طبقه جوان و مسایل ارجمند دین و قواعد سودمند اسلام ایجاد نموده و طبقه جوان را به روحانیون، و اینها را به آنها بد معرفی نموده و در نتیجه وحدت فکری و عملی از بین رفته و راه را برای مقاصد شوم اجانب باز نموده است و تأسف بیشتر آنکه، همین دستگاه‌های مزبور نگذاشته‌اند طبقه تحصیل کرده به احکام مقدسه اسلام به خصوص قوانین تشکیلاتی و اجتماعی و اقتصادی آن توجه کنند و با تبلیغات

گونگون و انمود کرده‌اند که اسلام جز احکام عبادی مطلبی ندارد، در صورتی که قواعد سیاسی و اجتماعی آن بیشتر از مطالب عبادی آن است.»^(۹)

امام خمینی با تأکید بر شناسایی ریشه استبداد و استعمار و تلاش طبقه تحصیل کرده در برانداختن آن، به دانشگاهیان سفارش می‌کند تا برای شناخت اسلام مطالعه کرده و تحت تأثیر تبلیغات مغرضانه اجانب واقع نشوند:

«اینجانب اکنون روزهای آخر عمر را می‌گذرانم و امید دارم که خداوند تعالی به شما طبقه تحصیل کرده توفیق دهد که در راه مقاصد اسلامی که یکی از آن، قطع ایادی ظالمه و برانداختن ریشه استبداد و استعمار است کوشش کنید و قوانین آسمانی اسلام را که برای تمام شؤون زندگی از مبدأ وحی نازل شده است و عملی‌تر و سودمندتر از تمام فرضیه‌ها است مطالعه کنید و تحت تأثیر تبلیغات مغرضانه اجانب واقع نشوید.»^(۱۰)

۲-۲. تبلیغات دامنه‌دار علیه منادیان دین

امام خمینی ضمن تأکید بر هماهنگی منادیان دانش و دین، به تبلیغات دامنه‌دار چندصدساله علیه دین و منادیان دینی اشاره کرده و یکی از ریشه‌های جداانگاری حوزه و دانشگاه را همین تبلیغات مسموم می‌داند:

«مطالعات دقیق اجانب استعمارگر در طول تاریخ به آن رسیده که باید این سد [روحانیت] شکسته شود و تبلیغات دامنه‌دار آنها و عمال آنها در چندصدسال موجب شده که مقداری از روشنفکران را از آنها جدا و به آنها بدبین کنند تا جبهه دشمن، بی‌معارض شود. اگر احیاناً در بین آنها کسانی بی‌صلاحیت خود را جا بزنند، لکن اغلب آنها در خدمت هستند، به حسب اختلاف موقف و خدمت آنها ملت را پایبند اصول و فروع دیانت نموده، به رغم اجانب و عمال آنها باید این قدرت را تأیید و حفظ نمود و با دیده احترام نگریست.»^(۱۱)

امام خمینی بر این باور است که:

«روحانیت قدرت بزرگی است که با از دست دادن آن، خدای نخواستہ، پایه‌های اسلام فرو می‌ریزد و قدرت جبار دشمن بی‌معارض می‌شود.»^(۱۲)

۲-۳. اختلاف انداختن بین دانشگاهی و روحانیت

امام خمینی یک از ریشه‌های جدانگاری دانش و دین، و دانشگاه و حوزه را اختلافاتی می‌داند که بین آنها می‌اندازند. ایشان درباره منشأ مصیبت‌ها خطاب به دانشگاهیان می‌فرماید:

«این مصیبت‌هایی که الان ما می‌کشیم و کشیدیم برای این بوده است که از هم جدا بوده‌ایم. ما و شما در یک مجمعی با هم صحبت نکردیم که ببینیم چه می‌گوییم، شما چه می‌گویید؛ ما با قضات دادگستری از هم جدا بودیم، ما با دانشگاه از هم جدا بودیم، دانشگاهیها را آنها جوری کرده بودند که ما به آنها بدبین بودیم و ما را جوری کرده بودند که آنها به ما بدبین بشوند، ما از هم جدا بودیم...»^(۱۳)

«دانشگاهی را با دانشگاه‌های ما از هم جدا کردند، آنها، اینها را یک‌جور طرد می‌کردند و اینها [آنها را]، که تفصیلش زیاد است.»^(۱۴)

امام خمینی به ضرورت شناسایی درست این عوامل و دفع آن به دست حوزه و دانشگاه تأکید می‌کنند.^(۱۵)

۲-۴. دیدگاه جدایی دین از سیاست

امام خمینی یکی از ریشه‌های جدانگاری دانش و دین و حوزه و دانشگاه را، تفکر انحرافی جدایی دین از سیاست می‌دانند:

«این معنا که دین از سیاست جدا است، این مطلبی که استعمارها انداخته‌اند در ذهن مردم و می‌خواهند به واسطه این، دو فرقه [را] از هم جدا کنند؛ یعنی آنهاپی

که عالم دینی هستند علی‌حده‌شان کنند و آنهایی که غیرعالم دینی هستند علی‌حده‌شان کنند.»^(۱۶)

امام خمینی بر عینیت سیاست و دیانت و به هوشیاری حوزه و دانشگاه در برابر تفکر انحرافی سکولاریستی تأکید می‌کنند.

۲-۵. بی‌خبری از اسلام

امام خمینی یکی از ریشه‌های جداانگاری دانش و دین را بی‌خبری از اسلام و عدم تعهد به قوانین اسلامی و اخلاقی می‌داند و ریشه اصلی بدبینی جوانان به اسلام و عدم تربیت صحیح آنها را عدم آگاهی مریبان آنها از اسلام می‌داند:

«آنهایی که در تربیت بچه‌ها وارد بودند، اصلاً کاری [نداشتند] به اینکه این بچه تربیت اسلامی بشود تا یک روح بزرگ پیدا بکند که تحت سلطه اجانب واقع نشود و تحت سلطه داخل هم واقع نشود. وقتی اینها خودشان تعهد اسلامی نداشتند، بچه‌های ما هم همان‌طور تربیت می‌شوند، گروه‌گروه در دانشگاه‌ها می‌رفتند و گروه‌گروه از دانشگاه‌ها بیرون می‌آمدند و از اسلام خبری نبود و از تعهد اسلامی و اخلاق اسلامی خبری نبود.»^(۱۷)

۲-۶. جداسازی مراکز فرهنگی و پژوهشی جدید و قدیم

یکی از ریشه‌های جداانگاری دانش و دین جداسازی حوزه و دانشگاه بود. امام خمینی در این باره می‌فرمایند:

«مراکز علمی و فرهنگی قدیم و جدید و روحانیون و دانشمندان فرهنگی و طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاه‌ها و دانشسراها دو قطب حساس و دو مغز متفکر جامعه هستند و از نقشه‌های اجانب، کوشش در جدایی این دو قطب و تفرقه‌اندازی بین این دو مرکز حساس آدمساز بوده و هست. جدا کردن این دو مرکز، در مقابل یکدیگر قرار دادن آنها و در نتیجه خنثی کردن فعالیت آنها در

مقابل استعمار و استثمارگران از بزرگترین فاجعه‌های عصر حاضر است. فاجعه‌ای که ما و کشور ما را تا آخر به تباهی و نسل جوان ما را که ارزنده‌ترین مخازن کشور است، به فساد می‌کشاند.»^(۱۸)

۷-۲. اندیشه سراپا خاوری یا باختری

امام خمینی یکی از ریشه‌های جدایی دانش و دین را القای اندیشه سراپا خاوری یا باختری می‌داند و در این باره می‌فرماید:

«درد این است که کشور ما را آن‌طور در این سنین زیادی که خارجیاها پا باز کردند به آن و به خصوص در این ۵۰ سال دوره سیاه پهلوی آن‌طور تبلیغات کرده بودند و کردند که آنها می‌خواهند در ذهن ملتها و جوانهای ما متمرکز کنند که ایران و اسلام از عهده اینکه یک علمی را، یک تخصصی را، یک صنعتی را ایجاد کند عاجز است... می‌گویند باید ما تمام چیزها را از سر تا به پا غربی بشویم یا شرقی باشیم.»

امام خمینی ضمن تأکید بر ضرورت انقلاب فرهنگی و القای اینکه دشمن می‌گوید اینها با تخصص مخالفند می‌فرماید:

«خیر، ما با تخصص مخالف نیستیم، ما با دانش مخالف نیستیم، با نوکری اجانب مخالفیم، ما می‌گوییم که تخصصی که ما را به دامن امریکا بکشد یا انگلستان یا به دامن شوروی بکشد یا چین، این تخصص، تخصص مهلک است، نه تخصص سازنده. ما می‌خواهیم متخصصینی در دانشگاه تربیت بشوند که برای ملت خودشان باشند، نه برای کشاندن دانشگاه به طرف شرق یا غرب.»^(۱۹)

۸-۲. آموزشهای خاوری و باختری در دانشگاه‌ها

از منظر امام خمینی یکی از ریشه‌های جدایی دانشگاه‌ها از دین، آموزشهای خاوری و باختری است:

«اتفاقی نیست که مراکز تربیت و تعلیم کشورها و از آن جمله کشور ایران از دبستان تا دانشگاه مورد تاخت و تاز استعمارگران به خصوص غربیها و در این اواخر امریکا و شوروی قرار گرفت و زبانها و قلمهای غربزدگان و شرقزدگان آگاهانه یا ناآگاه و اساتید غربزده و شرقزده دانشگاه‌ها در طول مدت تأسیس دانشگاه‌ها به خصوص دهه‌های اخیر این خدمت بزرگ را برای غرب و شرق انجام دادند... هجوم دانشجویان پس از طی کردن دوره‌های تحصیلی با آموزشهای غربی و شرقی در دبیرستانها و دانشگاه‌های ایران به سوی غرب و احیاناً شرق که رهاوردی جز فرهنگ غربی و شرقی نداشت، چنان فاجعه‌ای به بار آورد که همه ابعاد جامعه ما را بی‌قید و شرط وابسته بلکه تسلیم به ابرقدرتها کرد به طوری که جامعه ما با ظاهری ایرانی - اسلامی محتوایی سرشار از غرب و شرقزدگی داشت.»^(۲۰)

ایشان به انحراف تاریخی فرهنگ ما اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«البته انحراف فرهنگ ما ریشه تاریخی دارد و ما امروز مواجهیم با استادان و معلمانی برپایه همین تربیت و با فرهنگی غربی که با مصالح اسلام و کشور ما به هیچ‌وجه وفق نمی‌دهد. تمام وابستگان و انگلهای خارجی، زاییده شده از این دانشگاه غربی بوده‌اند. اجانب با فعالیت خود، مدارس و دانشگاه‌های ما را از محتوا خالی کردند.»^(۲۱)

۲-۹. ممانعت از وحدت دو قشر متفکر حوزه و دانشگاه

یکی از عوامل جدانگاری دانش و دین ایجاد ممانعت از وحدت دانش و دین، و حوزه و دانشگاه بود. امام خمینی ضمن بررسی این عامل می‌فرماید:

«اساس این بود که اسلام را از بین ببرند، تاریخ اسلام را به اسم اینکه ما خودمان یک کذایی هستیم، می‌خواستند از بین ببرند، موفق نشدند همه‌چیز را اینها می‌خواستند از بین ببرند، موفق نشدند. می‌خواستند اسلام را ضعیف‌تر کنند و مردم

را از آنهایی که برای اسلام کار می‌کردند یا کارشناس اسلام بودند جدا کنند، به اسم اینکه اینها مرتجع هستند. از این طرف هم به ما می‌آمدند اینطور تزییق می‌کردند که اینها یک دسته بی‌دین و ریش‌تراش و فکلی هستند و به شما می‌آمدند از آن طرف می‌گفتند اینها یک دسته انگلیسی‌اند. می‌خواستند وحدت کلمه‌ای که امکان داشت بین این دو قشر متفکر پیش بیاید، نگذارند. خدا خواست که در یک برهه از زمان، این دو قشر با هم شدند، هر دو یک قصد داشتند، هر دو یک مطلب داشتند. و حالا باز همان قضایا [را] می‌خواهند پیش بیاورند، باز دانشگاهیها را از مدارس قدیمه جدا کنند»^(۲۲)

۳. ریشه‌های جداانگاری دانش و دین از منظر شهید مطهری

استاد مطهری با آگاهی از ارتباط عمیق سه عنصر دانش، دین و فلسفه در شکل‌گیری فرهنگ، ریشه‌های فرهنگ باختر زمین را سبب تعارض‌نگاری دانش و دین می‌دانستند:

الف - دین

به باور شهید مطهری علت رویگردانی بسیاری از دانشمندان از دین، عدم شناخت درست از تعالیم دینی است. لذا در حقیقت، چیزی که آنها انکار می‌کنند مفهوم واقعی دین و خدا نیست، بلکه چیز دیگری مد نظر است. در دیدگاه ایشان، از زمانی افول دین آغاز شد که مفاهیم دینی و تفسیر آن به دست کشیشان افتاد. در این هنگام چهار دلیل عمده از سوی کشیشان موجب زمینه‌سازی اندیشه تعارض دانش و دین شد.^(۲۳)

۱. تحریف متون دینی

از جمله این موارد داستان نادرست آدم و هبوط او از بهشت است. از دید متألهان مسیحی، شجره‌ای که حضرت آدم از نزدیک شدن به آن منع شده، شجره دانش به نیک و بد بوده است که به دلیل تمرد او از فرمان الهی، با دستیابی به معرفت و آگاهی به عنوان مجازات، از بهشت رانده شد.

از اینجاست که بزرگترین سنگ بنای تعارض دین و دانش در تعارض ایمان و دانش نهاده شد. روحانیون مسیحی با اعتراض و تأکید بر این مطلب تحریف‌شده در حقیقت تیشه به ریشه دینی زدند که خود درصدد حفظ آن بودند.^(۲۴)

۲. تصویر نادرست از خداوند

از دیدگاه استاد، چند تصویر نامناسب از خداوند در الهیات مسیحی موجب فراهم آمدن زرمه‌های تعارض دانش و دین در باخترزمین شد:

الف - در الهیات مسیحی خداوند برای آفرینش یک موجود نیاز به مواد اولیه داشت، لذا در ردیف دیگر علل طبیعی جهان قرار می‌گرفت. تنها تفاوت او در ماهیت مرموزتر او بود که باعث می‌شد از دیگر نیروهای جهان ممتاز گردد. از دیدگاه کلیسا خداوند، در خلقت موجودات همچون سازنده ساعتی است که نیاز به چرخها و ابزار کار دارد.^(۲۵) با چنین طرز تلقی از خداوند به طبع موفقیت‌های علوم با شکست الهیات مسیحی و بروز اندیشه تعارض، مساوی خواهد بود.^(۲۶)

ب - روحانیون و دینداران مسیحی همواره درصدد بوده‌اند از جنبه مجهول و مرموز جهان به وجود خدا پی‌برند. در این نظر هر پدیده مجهولی را باید عامل مرموز به نام خدا نسبت داد.^(۲۷) گویا ماوراءالطبیعه انباری است که باید مجهولات خود را به آنجا ارجاع دهیم.^(۲۸) بنابراین هرچه مجهولاتش بیشتر، دلایل خداشناسی آنان افزونتر است.^(۲۹) این تصویر نامناسب از دوسو به تعالیم دینی غرب ضربه وارد می‌کرد، از یکسو جستن مفهوم خدا در لابه‌لای مجهولات، این وهم را پدید می‌آورد که برای اعتقاد به خدا باید مجهولات وجود داشته باشند، لذا نباید برای حفظ اعتقاد خویش به جستن وجود و کشف مجهولات پرداخت. بدین سان اندیشه تعارض ایمان و دانش بار دیگر به وجود می‌آمد. از سوی دیگر، لازمه این نگرش آن بود که هر جا دانش به شناخت علل طبیعی نائل می‌آمد، مفهوم خدا و دلایل وجود او در دایره تنگتر و کوچکتری قرار گیرد.^(۳۰) لذا برپایه این نگرش برای رسیدن به دانش باید اعتقادات دینی را از ذهن دور کرد.

۳. قرار دادن مسایل علمی و فلسفه‌های یونانی در ردیف اصول و عقاید مذهبی

در اثر آمیختگی شدید تعالیم مذهبی و برهانهای علمی و فلسفی یونانی، کم‌کم این توهم برای برخی از کشیشان قرون وسطی پدید آمده بود که برای دستیابی به تعالیم مذهبی، تنها راه همان فلسفه و علوم یونانی است، لذا آرام‌آرام این اصول در ردیف تعالیم اصلی مذهبی درآمد. منکر آنها، منکر دین و ملحد به حساب می‌آمد و مرتد به شمار می‌رفت.^(۳۱) لذا در عصر رنسانس با زیر سؤال رفتن مفاهیم فلسفی و قوانین علمی یونانی، اندیشه جدایی دانش و دین پدیدار شد.^(۳۲)

۴. خشونت‌های کلیسا

کلیسا با سازماندهی محاکمی به نام «انگیزاسیون» یا «تفتیش عقاید» در جست‌وجوی عقاید مخالف، از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کرد.^(۳۳) این سازمان تنها به حکم ارتداد مخالفان ظاهری اکتفا نمی‌کرد، بلکه در میان رفتارهای افراد و اندیشه آنان، به دنبال رد کوچکی از مخالفت می‌گشت تا با واکنش بسیار تند خویش، آن را در نطفه خفه کند. به طبع واکنش افکار عمومی در برابر چنین رفتاری، جز طرد مذهب نمی‌توانست باشد. به گفته شهید مطهری: «وقتی دانش، دشمن دین معرفی شود، علما و دانشمندان به نام دین در آتش افکنده شوند و یا سرهایشان زیر گیوتین برود، به طور مسلّم و قطع مردم به دین، بدبین خواهند شد.»^(۳۴)

ب - فلسفه

فلسفه همواره با دین و دانش، ارتباط عمیق و نزدیکی داشته است. زمانی در خاور، بسیاری درصدد آشتی دادن فلسفه و دین بوده و با استفاده از فلسفه رهیافت تازه‌ای را به سوی فهم دینی رقم می‌زدند، از طرف دیگر فلسفه و دانش نیز در حشر و نشری تنگاتنگ به سر می‌برند. شهید مطهری سه نتیجه زیانبار از نادرستی فلسفه‌های باختر را برمی‌شمرد:

۱. مفاهیم فلسفی وجود، در مورد خداوند و جهان طبیعت با دستاوردهای جدید علمی سازگاری نداشت و تصویری که فلسفه آن دیار ارائه می‌داد، خداوند را در پستوی

مجهولات و در میان علل طبیعی دیگر جست‌وجو می‌کرد، از این‌رو با نتایج علمی در تعارض بود. در نظر استاد فلسفه رایج در قرون وسطی تنها با دفعی‌الوجود بودن جهان، نیازمندی به خدا را اثبات، و از این جهت هنگام انتشار نظریه تکامل، آن را به چند خدا تلقی می‌کرد.^(۳۵) در این صورت، علل طبیعی برای به وجود آوردن تدریجی، کافی بود. در حقیقت در جایی که فلسفه می‌توانست با استفاده از دستاوردهای علمی جدید، رهیافت تازه‌ای را به سوی خدا در پیش گیرد، با ضعف مفاهیم خویش عکس آن را پیمود.

۲. برخی از فرضیه‌های نادرست علمی به صورتی تنسیق شدند که نفی آنها در ردیف نفی دین و ظواهر بود. به عنوان مثال فرضیه «کوویه» - زیست‌شناس قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی - معتقد بود انواع پدیده‌های زمین همواره در اثر یک رشته سوانح طبیعی نابود می‌شوند و سپس خداوند بار دیگر انواعی کاملتر از دوره پیش را می‌آفریند.^(۳۶) این فرضیه به علت مخالفت با فرضیه تکامل داروین مورد توجه قرار گرفت و وجود خدا بدین وسیله تبیین شد. به عقیده شهید مطهری چیزی که در این نظریه ابراز شده است تنها مبتنی بر مشاهده‌های عینی و تجربی نبوده، بلکه جوّ حاکم فلسفی، این فرضیه را بدین شکل درآورده است. ضعف در مسایل فلسفی و تنظیم فرضیه‌های علمی همواره موجب شکست الهیات شده است، زیرا با ظهور فرضیه‌های متقنتر این ذهنیت پدید می‌آید که خداوند را در صورتی می‌توان پذیرفت که دانش را کنار بگذاریم.

۳. در اثر نارسایی فلسفه قرون وسطایی با ظهور روشهای تجربی، متافیزیک و فلسفه اولی کنار گذاشته شد و فلسفه جدیدی به نام فلسفه علمی که مبتنی بر روشهای حسی و تجربی بود و ثمره‌ای جز محدود کردن دین نداشت به وجود آمد و از طرفی پایه‌های عقلانی را که اصلیت‌ترین راه‌های فهم دینی است، تضعیف کرد.^(۳۷)

ج - دانش

به باور شهید مطهری دو دلیل اصلی در باخت‌زمین سبب شد مسایل علمی با دینی در تعارض افتد:

۱. بستر شکوفایی دانش، زمینه ایمان‌زدایی داشت. به باور استاد، بسیاری از دانشمندان باختی برای فرار از ایمان، دانش را پاسخگوی تمام مسایل تلقی کردند.^(۳۸) به نظر ایشان از هنگامی که فرانسیس بیکن گفت انسان دانش را باید در خدمت زندگی قرار دهد و آن دانشی خوب است که انسان را بر طبیعت مسلط و به او توانایی دهد، دانش از حقیقت‌گرایی و قداست تهی شد و به تمام هستی از زاویه دید مادی نگاه کرد.
۲. به دلیل ضعف فلسفه و دستگاه دینی کلیسا انسان آن‌قدر از عالم مادی دور شده بود که در عصر جدید با انفجار تحولات نوین مادی در بهت فرورفته و در اثر همین رفتار روانی، روش علمی بسیار نیرومند جلوه کرده و جای همه تحقیقات، از جمله فلسفه اولی را گرفت و برای پاسخگویی به نیازهای هستی‌شناسانه بشر، فلسفه علمی را پایه‌ریزی کرد. واکنش فلاسفه در برابر پیشرفتهای علمی دوگونه بود: عده‌ای با اعتقاد به لزوم بازنگری در عقاید دینی و فلسفی، عنان تمام امور را به دست دانش سپردند. اینان به جای جست‌وجوی اراده خداوند در پدیده‌ها به علل طبیعی و حقیقی اشیا پرداخته و معتقد بودند که هرچه در این محدود ننگند، بی‌معنی خواهد بود.
۳. دسته دیگری به علت تسخیر جهان خارج به وسیله دانش، چاره را جز در روی آوردن به ذهن نداشتند^(۳۹) و لذا در درازمدت تضاد شدیدی را میان دانش و دین به وجود آوردند.

۴. نارساییهای دانش

یکی از مسایلی که در تحلیل تفکر باختریان توجه به آن بسیار کارساز و راهگشا است، نارساییهای دانش نوین در راهیابی به بسیاری از حیطه‌ها است، با وجود آنکه، رشد سریع علوم تجربی در قرون اخیر، اندیشه آدمی را تسخیر کرده و جایگزین رهیافتهای دیگر شده است، اما دانشمندان تجربی نیز به این اعتراف می‌کنند که «دانش در شناسایی بسیاری از مسایل، ناتوان است.» آری! در کنار اندیشه غرورآمیز برتری روش تجربی و علوم جدید، اقرارهایی عاجزانه نیز در رد این ادعا شنیده می‌شود.

«همین اندیشمند (دانشمند تجربی) وقتی می‌خواهد دانش نوین را نقد کند، می‌گوید: این‌گونه نیست که تفسیر که دانش از جهان ارایه می‌دهد، تفسیر مطلق باشد و دانش نباید ادعا کند که تمامیت وجود را و همه واقعیات را می‌تواند شناسایی کند، باید به محدودیت خودش توجه کند.»^(۴۰) در درک این نکته که دانش در بسیاری از موارد نارسا است ذکر چند نکته لازم است:

۴-۱. روش و قلمرو محدود دانش و فلسفه‌های علمی

از آنجا که روش علوم تجربی، مشاهده، حس و تجربه است، در نتیجه موضوعاتی که دانش نوین با آنها سر و کار دارد، در دایره حس و تجربه محدود خواهد شد. این محدودیت باعث می‌شود که دانش نوین، با وجود ادعای یافتن «مبانی کلی و عمومی» سخنی برای گفتن نداشته باشد. راز این مسئله نیز در این است که دانش با وجود داشتن روشی تجربی ناچار جزئی‌نگر است، چرا که مسایل کلی در زیر ذره‌بین حس و تجربه، قرار نمی‌گیرد:

الف - اشکال عمده‌ای که به فلسفه‌های علمی وارد است، آن است که چطور با به‌کارگیری روشهای محدود می‌توان به مبانی کلی، که ریشه‌های متافیزیکی دارد، دست یافت؟ به عنوان مثال پرسش کلیدی که در برابر این فلسفه‌ها نهاده می‌شود این است که آینده آدمی به چه سمت و سویی می‌رود؟ این مسئله در علوم انسانی - تجربی که مدعی رساندن انسان به کمال می‌باشند، بسیار مهم است. با وجود این، فلسفه تجربی با ادعاهای فراوان در دستیابی به قوانین کلی از پاسخ بدین‌گونه پرسشها عاجز است:

«اگر دانشمندی سیانتیسم باشد؛ یعنی نه تنها دانشمند باشد، بلکه بخواهد روش علمی (تجربی) را - در امور کلی و جهانشمول - تسری دهد و از دانش، نتایج فلسفی بگیرد، در آن صورت با بسیاری از امور، تعارض و تضاد پیدا می‌کند.»^(۴۱)

علوم تجربی در این زمینه توانایی ارایه قوانین درست و عاری از نواقص جزئی‌نگری را ندارد، لذا نتایجی را برداشت می‌کند که با قوانین کلی و حیاتی در تعارض است.

ب - اشکال مهم دیگر آن است که علوم و فلسفه‌های تجربی به اموری که در دایره محسوسات نمی‌گنجد، چندان توجهی ندارند:

«در این دانش نوین... بحث ماورای محسوسات جدی نیست؛ یعنی امور ماورای محسوس، جایگاهی در عرف علما و دانشمندان (تجربی) ندارد. البته حتی در خود باخت‌زمین یک شواهد و نشانه‌هایی است دال بر اینکه، این دانش نوین باخت‌ر همه چیز را در طبیعت و آفرینش نمی‌توان بیان کند. ولی دانش نوین باخت‌ر، آنها را کنار گذاشته و راجع به آن صحبت نمی‌کند.»^(۴۲)

«آن دانش یک ابزاری دارد و یک روشی دارد که با آن تنها می‌تواند عالم ماده را بشناسد اگر عالمی می‌گوید: "واقعیت جز آنچه من شناختم، نیست" اشتباه است. چرا؟ برای اینکه خارج از دانش تجربی او، دانش به معنای مطلق، یعنی فلسفه یا آگاهی‌های دیگری وجود دارد که با آنها می‌توان حقایق عالم را شناخت؛ حقایقی که آنها با تور علمشان نمی‌تواند صید کنند.»^(۴۳)

از این رو قلمرو دانش و فلسفه‌های تجربی در طبیعت و امور مادی محدود می‌شود. «قلمرو دانش، بیش از دو حوزه را زیر پوشش قرار نمی‌دهد که هنوز تحت عنوان طبیعت گنجانده می‌شود.»^(۴۴) بنابراین علوم و فلسفه‌های مادی از پاسخگویی به پرسشهایی که در حیات انسان، تعیین‌کننده و برای او بسیار مهم هستند، عاجزند. در واقع دستیابی به آگاهی‌هایی که فراتر از قلمرو حس و تجربه‌اند بسیار مهمتر از درک پدیده‌های طبیعی است، زیرا انسان با یافتن این آگاهی‌ها می‌تواند کلیت زندگی خویش را تحت نظر داشته و برای آن برنامه‌ریزی کند. از این رو هنگامی که در اواخر قرن بیستم فلسفه‌های مادی و مخاطبان آنها به ناتوانی حس و تجربه در پاسخگویی بدین مسایل پی بردند بار دیگر به سوی بازسازی پایه‌های معنوی فرهنگ گذشته خویش شتافتند.

نکته پراهمیتی که توجه به آن ضروری است، آن است که با توجه به توضیحات گفته شده، ناتوانی دانش و فلسفه‌های علمی در پاسخ به مسایل کلی و متافیزیکی روشن شد. از آنجا که این مبانی کلی در زندگی انسان و تعیین قوانین و دستورهای جزئی زندگی تأثیر

بسزایی دارد، فلسفه‌های مادی به علت عدم توجه به این مبانی، از ارایه دستورهای مفید و سازنده برای زندگی حتی در جزئیات نیز عاجزند، لذا برای رسیدن به قوانین جزیی و کلی درست در زندگی بشر توسل به عنصری فراتر از دانش و تجربه ضروری است. اگرچه نقش تکمیلی دانش و تجربه در این زمینه غیرقابل انکار است.

۴-۲. ضعف دانش در پاسخ به دو پرسش کلیدی انسان

هر انسانی در هر موقعیت زمانی و مکانی همواره با دو پرسش مهم روبه‌رو است که علوم تجربی از عهده پاسخ آنها بر نمی‌آید و البته یافتن پاسخ این دو پرسش همواره ذهن آدمی را به خود مشغول داشته است:

الف - من چرا به این جهان آمده‌ام؟

ب - به کجا خواهم رفت و چه آینده‌ای خواهم داشت؟

«این دو پرسش بسیار مهمتر از نیازی است که انسان به برق، اتومبیل و تلفن دارد، انسان بدون اینها می‌تواند زندگی کند، ولی اگر پاسخ این پرسشها را نداشته باشد اصلاً برای کل زندگی خویش نمی‌تواند یک معنایی جست‌وجو کند.»^(۴۵)

۴-۳. ناتوانی علوم و فلسفه تجربی در شناساندن حقایق اشیا

«یکی از آن مباحث پراهمیت در قلمرو دانش، همین قضیه است که مطالب علمی بدون پذیرش شناخت واقعیات فوق طبیعت محسوس و قابل مشاهده عینی، از شناساندن اشیا - که اشتیاق به شناخت آن در درون انسانها جدی است - ناتوان است دلایل این ناتوانی گوناگون است:

- دخالت قطعی عوامل درک، در شیء ادراک شده، خواه خود حواس طبیعی انسانی باشد و خواه ابزارها و دستگاه‌های بسیار بسیار پیشرفته برای گسترش و دقت بیشتر برای شناخت واقعیات عالم هستی، مانند تلسکوپها و میکروسکوپهای خیلی پیشرفته؛

- هدف‌گیریهای انسان پژوهشگر و صاحب‌نظر که به طور قطع بعد یا ابعادی از اشیا را

برای شناسایی تعقیب می‌نماید؛

- ارتباط همه موجودات با یکدیگر که لازمه‌اش این است که اگر یک مجهول میان آنها وجود داشته باشد، کافی است دانش به آنها را غیر ممکن نماید؛
- فیلسوفان گذشته اعتراف کرده‌اند ما هرگز اشیا را به فصل حقیقی آنها نمی‌شناسیم، بلکه معرفت ما دستاورد فصلها و جنسهای منطقی که امتیازات اشیا از یکدیگر هستند، می‌باشند؛
- می‌توان گفت همه صاحب‌نظران ژرف‌نگر در جهان‌بینی، در آن هنگام که متوجه این بُعد از واقعیات می‌شوند، اعتراف مزبور را با کمال خردمندی و تواضع علمی ابراز می‌دارند.^(۴۶)

۴-۴. نمونه‌هایی از موارد ناتوانی دانش و فلسفه‌های علمی

«ماده چیست؟ [ماده به معنای مطلق آن که برای بعضیها جانشین حقایق عالی هستی تلقی می‌گردد.]

- حرکت چیست؟
- آیا انواع حرکت منحصر در همان است که علوم پایه و دیگر برداشتهای تحقیقی از آنها بهره‌برداری می‌کنند؟
- ارتباط این دو حقیقت (ماده و حرکت) چیست؟
- ماده چرا حرکت می‌کند؟
- ماده چرا این حرکت را در پیش گرفته است؟
- آیا با فرض باز بودن نظام (سیستم) کیهانی می‌توان گفت: همین حرکت در همین مسیر، ابدی است؟ به چه دلیل؟
- مرز حقیقی «من» و جز «من» در جهان فیزیک، گسسته است. آیا این مرز قراردادی است، همان‌گونه که بعضی از صاحب‌نظران درباره ذات بنیادین طبیعت در کیهان معتقد شده‌اند؟
- تعریف ماهیت عدد مانند ۲، ۷ و ۱۰۰ (نه محدود و نه شکل کتابتی و تلفظ آن) چیست؟

- آن عامل که برای به خاطر آوردن یک موضوع یا قضیه‌ای فراموش شده به کار می‌افتد، چیست؟

- تعریف ماهیت تفکر و انواع آن و فرق میان تفکر و تعقل چیست؟

- حقیقت احساس برین دربارهٔ تکلیف به دین چیست؟^(۴۷)

۵-۴. روی‌آوری دوباره انسان به دین در دنیای پیشرفته

به رغم هجوم بسیاری که از ناحیه دانش بر دین در قرون اخیر شده است، دین هنوز در جوامع حتی پیشرفته نیز به زندگی خود ادامه می‌دهد. در سالهای پایانی این قرن، روی‌آوری انسان گرفتار در دنیای مادی باخترزمین به دین، موج فزاینده‌ای داشته است، به طوری که بسیاری از متفکران و فلاسفه مادی با اقرار به ناتوانی دانش به لزوم بازگشت دوباره انسان به دین و نیاز به آن تأکید می‌کنند. در این میان دیگر سخن از تعارض دانش و دین نیست، زیرا آنها خود می‌دانند در صورت دوری از پیش‌داورها هیچ تعارضی به وجود نمی‌آید و از طرفی دیگر به این نکته واقفند که عدم روی‌آوری به دین و دامن زدن به اندیشه تعارض، پیامدهایی به دنبال خواهد داشت که هیچ‌گاه با آثار اغماض از تعصب در جانبداری از دانش، قابل مقایسه نیست.

روی‌آوری گسترده بشر باخترزمین به دین، ریشه در یک نکته اساسی دارد و آن این است که دانش در برآوردن نیازهای اساسی ناتوان است، لذا چاره‌ای به جز کنار نهادن اندیشه‌های ناصواب نیست. با توجه به توضیحات فوق درباره نارساییهای دانش، روشن می‌شود که اندیشه تعارض دانش و دین، حتی در فرض درستی آن، با پیامدهایی همراه است که چاره‌ای جز جانبداری از دین را ایجاد نمی‌کند. در حقیقت انسان امروز با روی‌آوری به دین و حتی مادی‌ترین امور در لابه‌لای دستاوردها و پیشرفتهای علوم و فن‌آوری، این نکته را ثابت کرده است که نخست: هیچ تعارض قابل ملاحظه و حقیقی بین این دو عنصر اساسی وجود ندارد؛ دوم: این اندیشه تعارض قدرت آن را ندارد تا دین را که پاسخگوی بسیاری از نیازهای بشر است، از دایره حیات انسان حذف کند. سوم: این دو عنصر می‌توانند در حیات بشری نقش مؤثری را ایفا کنند.

امام خمینی ضمن تأکید بر این مطلب،^(۴۸) دانش جدای از دین را منشأ فساد و شقاوتهای جوامع بشری می‌داند^(۴۹) و ضرر دانش بدون ایمان را به مراتب از جهل خطرناکتر می‌شمارد.^(۵۰)

۵. دانش جدای از دین از منظر امام خمینی

امام خمینی ضمن تأکید بر نارساییهای دانش و نیاز بشر به دین، بر این باور است که دانش بدون ایمان، منشأ بسیاری از شقاوتهای می‌شود:

«اگر گمان کنید یا گمان کنیم که دانش منشأ سعادت است، ولو هرچه باشد، این یک اشتباهی است، بلکه گاهی دانش منشأ بسیاری از شقاوتهای است، ”چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا“ حکیم سنایی به ظاهر مال او است. اگر روحانی دانش داشته باشد لکن ایمان نداشته باشد، مسیرش مسیر انبیا نباشد، منشأ مفاسد بسیار می‌شود. اکثر این دین‌سازها که بوده است اینها از طبقه ملاها بودند. ملاهایی که فقط دانش به خیال خودشان کافی بوده است و دنبال مسیر انبیا نبوده‌اند، اگر دانشگاه فقط دنبال این باشد که فرزندان ایران را با معلومات بار بیاورد، معلومات را روی هم بریزد، این برای سعادت ملت ما یا فایده ندارد یا ضرر دارد.»^(۵۱)

ایشان ضمن تأکید بر ارزش دانش همراه با دین^(۵۲) درباره فساد دانش بدون دین و ایمان^(۵۳) می‌فرماید:

«آن چیزی که ملتها را می‌سازد، فرهنگ صحیح است. آن چیزی که دانشگاه را بارور می‌کند که برای ملت و کشور مفید است، آن عبارت از محتوای دانشگاه است. صنعت ما، بدون ایمان فساد می‌آورد، دانش ما بدون ایمان، فساد می‌آورد. ”إِذَا فَسَدَ الْعَالِمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ“^(۵۴) هرچه دانش بیشتر شد، فسادش هم بیشتر است.»^(۵۵)

۶. مواردی از همراهی دانش و دین

۶-۱. حدوث جهان در نظر دانش و دین

از مواردی که دین به آن اصرار دارد و آن را از دلایل اثبات وجود خدا می‌داند، اثبات حدوث عالم است. این اصل در قوانین علمی نیز ثابت است. قانون دوم ترمودینامیک ثابت کرده که جهان پیوسته رو به وضعی روان است که در آن تمام اجسام به درجه حرارت پست مشابهی می‌رسند و دیگر انرژی قابل مصرف، وجود نخواهد داشت. از این رو به انتروپی (پیری و فرسودگی) جهان تعبیر می‌شود. «برتراند راسل» و «فرانک آلن» در اثبات حدوث جهان سخنانی را بیان داشته‌اند.^(۵۶)

۶-۲. قانونمندی جهان از دیدگاه دانش و دین

قانونمندی جهان که مورد تأکید دین است، با دانش آشکارتر می‌شود و دانشمندان علوم تجربی در این باره گفته‌اند مشاهده‌های ما و علوم در زندگی روزمره، پدیده‌های تکراری و نظم را در جهان آشکار می‌کند. قوانین دانش چیزی نیستند، جز گزاره‌هایی که این نظم را با دقت زیاد بیان می‌کند.^(۵۷) بنابراین فرض علوم طبیعی، نظم و قانون در طبیعت است و کار دانشمندان، شناخت و کشف آن قوانین است. لذا با پیشرفت دانش، نمونه‌های بیشتری از نظم حاکم بر جهان نمایان می‌شود. بنابراین با استناد به اصل «نیازمندی نظم به ناظم» وجود آفریدگار ناظم را می‌توان استدلال کرد.

۶-۳. دانش و دین در بیان هدفداری حیات

در بافت وجودی موجودات زنده یک سلسله فعل و انفعالات طبیعی رخ می‌دهد و در پی آن خواص و آثاری شکل می‌گیرد که با اهداف حیاتی تناسب ویژه‌ای دارد. چنین برمی‌آید که این فعالیتها آگاهانه بوده و به سوی اهداف ویژه جهت‌گیری شده‌اند. بدیهی است هدف‌داری، شعور و انتخاب‌اموری نیست که با حرکت‌های ماده - اعم از مکانیکی یا دینامیکی - توجیه شود، لذا اصل هدف‌داری در حیات که از علوم طبیعی به دست می‌آید،

دلیل دیگری بر وجود آفریدگار دانا است. این هدفداری در موارد متعددی از جمله تشکیل ساختمان موجودات زنده، رشد فردی و روابط متقابل آنها بیش از پیش آشکار است.^(۵۸)

۶-۴. راهیابی موجودات^(۵۹)

پیشرفت علوم در عصر کنونی نوعی راهیابی بین موجودات را آشکار و اثبات کرده که ما را به وجود خالق مدبّر راهنمایی می‌کند. البته راهیابی به دو شکل است: چیزی همان‌گونه که در ساعت مشهود است و دیگری که با نظم ماشینی اجزا توجیه نمی‌شود، بلکه با انتخاب همراه است. منظور ما نیز نوع دوم است که نمونه‌های آشکار آن در کیفیت زندگی عنکبوت، مبارزه مورچه با سرما و ذخیره‌سازی وی، آشیانه‌سازی پرندگان، آینده‌نگری حشراتی چون آموفیل، راهیابی زنبور عسل و مارماهی و کیفیت عبور و مرور خفاش بدون آنکه به مانعی برخورد کند.^(۶۰) به طور کامل مشهود است. این نمونه‌ها گواه بارزی بر دخالت شعور و تدبیر دقیق در آفرینش آنها است و عقل را به وجود پروردگاری دانا رهبری می‌کند.

۶-۵. فلسفه احکام الهی

البته شناخت فلسفه احکام الهی از ظرفیت دانش بیرون است و با توجه به اینکه: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» شناخت فلسفه تمام احکام غیرممکن است و برخی از احکام الهی دارای فلسفه مادی نیست، مانند نماز که به اشتباه برخی آن را نوعی ورزش! پنداشته‌اند. اما برخی از دانشمندان با پژوهشهای فراوان در احکام به نتایجی دسته یافته‌اند که ما را به حقایقی رهنمون می‌سازد. برای مثال نویسنده کتاب *اهمیت روزه از نظر علم* نتایج خاصی را برای روزه معهود در عرف اسلام بیان کرده است که ما را به حدیث رسول خدا مبنی بر سالم بودن روزه‌دار راهنمایی می‌کند.^(۶۱) ولی با این حال باید بگوییم اگر روزه سبب بهداشتی تن و روان است، فلسفه وجوب آن، بهداشت تن و روان نیست، زیرا اگر کسی در ماه مبارک رمضان در وقت معهود امساک ورزد، ولی نیت وی رژیم غذایی یا بهداشت بدن باشد، روزه وی به علت خطا بودن نیت، باطل است و اگر فلسفه وجوب،

تندرستی انسان باشد قاعدتاً نباید این چنین امساکی موجب بطلان شود. روزه، به ظاهر یک عمل جسمانی است، ولی در باطن یک سلوک روحی است. صبر، اطاعت و کف نفس از اساسیترین ملکات فاضله اخلاقی است و روزه عملی برای سلوک و تقویت روح و تهذیب نفس است. لذا نیازی نیست که برای چنین ارزشهایی تصدیق دکتر بیاوریم به ویژه اینکه شریعت مقدس اسلام، رهیافتهای غیرانسانی و تکالیف شاق ندارد و کسانی که تاب و توان روزه یا حج یا جهاد را ندارند، معاف کرده است. از این رو ارزش اخلاقی روزه به قدری والا است که هیچ‌گاه نیازی به تأیید علمی ندارد و گرنه سر از آنجا درمی‌آورد که بعضی روزه را با رژیم غذایی و نماز را با نرمش و ورزش خلط کرده‌اند.^(۶۲)

البته مقصود این نیست که علوم به فلسفه احکام پی نمی‌برند و یا اینکه احکام از عقول بشری فاصله دارند، بلکه در بُعد نخست باید احکام را از ناحیه عبادت و سلوک روحی بسنجیم و بدین طریق آنها را توجیه کنیم. به عبارت دیگر نباید به صرف آنکه فلان عمل عبادی اثر مطلوب دارد، فلسفه آن عمل را مبتنی بر وجود آن اثر دانست. البته پوشیده نماند، در فرضی که دانش به طور کامل، علت و فلسفه عملی را کشف کند به نحوی که هیچ مانعی در بین نباشد، در این صورت می‌توان کشف دانش را پذیرفت. اما این نیز، با توجه به اینکه علوم تجربی مبتنی بر استقرا بوده و استقرا موجب ظن است، مقبول نیست.

۶-۶. معجزات متون دینی و پرده‌برداری دانش

در متون دینی (متون اسلامی و شیعی به ویژه قرآن) موارد گوناگونی پیدا می‌شود که در آن زمان حقیقت امر بر مردم به علل مختلف بیان نشده است، ولی اکنون پس از گذشت قرون متمادی پرده از آن کنار رفته است. مانند حدیث معروف پیامبر که فرمود: «صَوْمُوا تَصِحُّوا»^(۶۳) این حدیث در بیان فلسفه وجوب روزه تنها برای تندرستی نیست؛ بلکه شاید نظری به حکمت و یا یکی از فواید جسمانی روزه داشته باشد. اما در عین حال، خود نوعی اعجاز است.

پیامبر قانون وراثت را، که از قوانین ثابت شده در علوم تجربی است، در دهها قرن پیش بیان کردند، آنجا که فرمودند: «أَنْظُرُ فِي أَيِّ شَيْءٍ تَضَعُ وَادِكُ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^(۶۴)

دانشمندان علوم تجربی با کاوشهای خود به این امر پی بردند که تغذیه مادر در دوران حاملگی، در جنین اثر دارد. این حقیقتی است که امام صادق به آن تأکید فرمودند: «به زنان باردار خود میوه به بخورانید که موجب زیبایی آنان می‌شود»؛^(۶۵) و پیامبر فرمودند: «زن باردار را در ماهی که وضع حمل می‌کند خرما بدهید که مایه بردباری و پاکیزگی او می‌شود».^(۶۶)

از نظر دانشمندان علوم تربیتی خُلُقیات مادر، در جنین تأثیر بسزایی دارد^(۶۷) و این امر را پیامبر بیان کرده بودند: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعَدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». دانشمندان طی مطالعاتی به این نتیجه رسیده‌اند که نه تنها انسان و حیوان، بلکه حشرات، نباتات و حتی جمادات نیز نر و ماده دارند، گرچه کیفیت نر و ماده بودن متفاوت است؛ و این حقیقتی است که قرآن بدان اشاره کرده است: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^(۶۸)

قوه جاذبه را که نیوتون کشف کرد و به وسیله «نیروی گریز از مرکز» تکمیل یافت، از مواردی است که قرآن مجید بدان تصریح کرده است: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^(۶۹) «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِي»^(۷۰) و امام رضا در تفسیر آیه فوق فرمودند: «ثُمَّ عَمَدٌ وَلَكِنْ لَا تَرَى»^(۷۱) آنجا عمودی است که دیده نمی‌شود.

زیست‌شناسان پس از سالها مطالعه و کاوش علمی گفته‌اند: «امکان زندگی در کره زمین به علت وجود آب است» و شیمیدانان گفته‌اند: «مهمترین اعمال شیمیایی که برای زندگی و نمو هر جنبه‌ای لازم است، به وسیله آب باید انجام شود». قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ»^(۷۲) و همچنین: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»^(۷۳) دانشمندان گفته‌اند: «نخستین عضو فعال در نوزاد، گوش است و پس از آن چشم و دیگر، دستگاه عصبی او است»؛ این در حالی است که قرآن فرموده است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»^(۷۴)

عمل جفت‌گیری توسط باد و گیاه که امروزه دانشمندان گیاه‌شناس آن را بیان کرده‌اند، در قرآن کریم به صراحت بیان شده است: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ»^(۷۵) «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْوَاحَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضَ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا تَعْلَمُونَ»^(۷۶)

گرچه طرفداران هیئت «کوپرنیکی» از قدیم‌الایام وجود داشته‌اند، ولی قدرت در دست طرفداران هیئت «بطلمیوسی» بوده است. غافل از آنکه قرآن کریم حقیقت امر را روشن کرده است: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا»^(۷۷) و «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا»^(۷۸) و همچنین: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ، صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْفَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^(۷۹).

اینها نمونه‌های اندکی از معجزات علمی قرآن و اسلام است. نمونه‌های بسیار دیگری نیز در زمینه‌های مختلف علوم وجود دارد که ضبط آنها کتاب جداگانه‌ای را می‌طلبد.^(۸۰)

۷. دانش و دین از منظر اسلام و امام خمینی

باید دانست اندیشه تعارض دانش و دین در عهدی به ظهور رسیده که ویژگی‌های دینی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی حاکم بر آن، از دیگر جوامع و از جمله جوامع اسلامی متفاوت است و آنجاست که این ویژگیها، ریشه‌های بروز چنین اندیشه‌هایی هستند. لذا نمی‌توان به سادگی آنها را به مجموعه‌های دیگر سرایت داد.

به طور کلی اسلام، دارای اندیشه‌هایی است که توهّم جدایی دانش و دین را از بین می‌برد، زیرا اسلام در رهیافتی عقلانی - و نه تنها نقلی و تعبیدی - با ترسیم موقعیتها و نقشهای دین و دانش در زندگی انسان و روشن کردن ویژگیهای هر یک و موارد لزوم تعاون و یا استقلال آنها نظریه‌ای ارایه می‌دهد که بدون هیچ صدمه‌ای به دانش و دین، هر دو را در جزء جزء زندگی انسان قرار می‌دهد. بنابراین در بحث ارتباط دانش و دین در جامعه اسلامی نمی‌توان از رهیافت باخترزمین آن به نتیجه‌ای شایسته رسید. هرچند با نقد آرای غربی می‌توان به بطلان نظریه تعارض، دست یافت. باید با طرح دیدگاه‌های دانشمندان و متون اسلامی درباره این مسئله، با توجه به شرایط جامعه بحث کرد. به همین منظور، حتی طرح مبانی بسیار کلی پذیرفته شده در اندیشه اسلامی، ما را از بحثهای پیچیده‌تر در این زمینه بی‌نیاز کرده و به مقصود اصلی مان (شناخت نوع رابطه دانش و دین) می‌رساند. امام خمینی ضمن ارائه نظر اسلام بر مجهز شدن به سلاح دانش^(۸۱) و تحصیل آن

در کمال جدیت و ضرورت و صرف جوانی در راه دانش و دین^(۸۲) و کوشش در به دست آوردن تخصصهای بالای علمی،^(۸۳) دانش را عبادتی بزرگ می‌شمارند:

«خدای تبارک و تعالی دانش را یکی از عبادات بزرگ قرار داده است، اگر چنانچه جهت داشته باشد، و جهت هم همان است که «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» در هیچ ملتی مثل ملت اسلام از دانش توصیف نکرده است. قرآن کریم در جاهای زیادی، از دانش و عالم و توجه به دانش توصیف فرموده است «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ»^(۸۴)»

۸. هماهنگی دانش و ایمان از منظر امام خمینی

امام خمینی ضمن اشاره به اقسام سه‌گانه دانش، به دانش نافع و مذموم اشاره کرده و راه شناسایی آن را ارایه می‌دهد و به هماهنگی دانش و ایمان و تخصص و تعهد تأکید می‌کنند:

«بدان که بسیاری از علوم است که بر تقدیری، داخل یکی از اقسام ثلاثه است که رسول اکرم ذکر فرمودند^(۸۵) مثل دانش طب، تشریح، نجوم، هیئت و امثال آن، در صورتی که نظر آیت و علامت به سوی آنها داشته باشیم. و دانش تاریخ و امثال آنها، در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم. پس آنها دال شوند در «آیه محکمه» که به واسطه آنها علم به الله یا دانش به معاد حاصل یا تقویت شود. و گاه شود که تحصیل آنها داخل در «فرضیه عادل» و گاه داخل در «سنت قائمه» شود. و اما اگر تحصیل آنها برای خود آنها یا استفادات دیگری باشد. پس اگر ما را از علوم آخرت منصرف نمودند، به واسطه این انصراف بالغرض، مذموم شوند والا ضرر و نفعی ندارند، چنانچه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند. پس کلیه علوم تقسیم می‌شوند به سه قسمت. انسان عاقل پس از آنکه فهمید که با این عمرهای کوتاه، وقت کم و موانع و حوادث بسیار نمی‌تواند جامع جمیع علوم و حائز همه فضایل شود، باید فکر کند که در علوم کدام یک به حال او نافع‌تر است و خود را به آن مشغول کند و تکمیل آن نماید و البته در بین علوم آنچه به حال حیات ابدی و زندگانی جاویدان انسان نافع است، بهتر از همه است و مهمتر از

جميع آنها است و آن علمى است كه انبىا - عليهم السلام - و اوليائى امر به آن، نمودند و ترغيب به آن كردند و آن عبارت از علوم ثلاثه است، چنانچه ذكر شد.^(۸۶)

علوم دنيائى و اخروى از منظر امام خمينى

امام خمينى علوم را به طور مطلق به دو قسم دنيائى و اخروى تقسيم كرده و مى‌فرمايند:

«علوم مطلقاً منقسم مى‌شود به دو قسمت: يکى علوم دنيائى كه غايت مقصود در آنها، رسيدن به مقاصد دنيويه است و ديگر علوم اخرويه كه غايت مقصد در آنها، نيل به مقامات و درجات ملکوتيه و وصول به مدارج اخرويه است و پيش از اين اشاره شد به اينکه غالباً امتياز اين دو نحوه دانش، به امتياز نيات و مقصود است. گرچه خود آنها نيز، فى حد نفسها، به دو سنخ منقسم شوند و به مناسبت آثارى كه در اين حديث شريف براى طلب دانش و علما بيان فرمودند، مقصود از اين دانش، قسم دوم و دانش آخرت است و اين واضح است.»^(۸۷)

۹. نقش عرف در هماهنگى دانش و دين از منظر امام خمينى

امام خمينى به اعتبار و کاربرد عرف در شريعت و دين بر هماهنگى دانش و دين تأکيد کرده و براى عرف در دوجا نقش و کاربرد قايل است:

۱. فهم معانى و عبارتها؛
 ۲. درک موضوعها و مصاديق.
- دانش نيز مانند عرف، حاصل کوشش فکرى بشر و فهم اندیشه بشرى است که انس با آن از شرايط اجتهاد به حساب مى‌آيد. امام مى‌فرمايد:

«از جمله شرايط اجتهاد، انس به محاورات عرف و فهم موضوعات عرفى است؛ همان عرفى که محاورت قرآن و سنت بر طبق آن صورت گرفته است. شرط اجتهاد دورى جستن از خلط دقايق علوم عقلى و معانى عادى عرفى است.

ازین‌رو، در موارد بسیاری در این زمینه خطا رخ می‌دهد، چنانکه برای بعضی از ژرف‌اندیشان در علوم عقلی این مشکل بسیار پیش می‌آید که معانی عرفی بازاری و رایج میان اهل لغت را که قرآن و سنت براساس آن نازل شده، با دقیقه‌هایی که خارج از فهم عرف است می‌آمیزند تا آنجا که گاهی اصطلاحات فلسفی و عرفانی با مفاهیم عرفی آمیخته می‌شود.^(۸۸)

علامه طباطبایی نیز دلیل عدم مخالفت شرع با بنای عقلا را فطری بودن آنها می‌داند: «وَمِنَ الضَّرُورِي إِنَّ الشَّرِيعَةَ لَا تَنَاقُضُ الْفِطْرَةَ الطَّبِيعِيَّةَ، فَمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلَ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ.»^(۸۹) لذا امور فطری، علوم و آنچه ناشی از فطرت اجتماعی انسانها است را دربرمی‌گیرد و برای حفظ نظام جامعه ضروری است و با سیره عقلایی و بنای دانشمندان در علوم مختلف مساوی است. علاوه بر این احکام عقل عملی از قبیل حسن عدل و قبح ظلم نیز در بنای عقلا است. «فَالْمُرَادُ بِهِ مَا لَا يَتَوَقَّفُ فِي الْحُكْمِ عَلَيْهِ إِنْسَانٌ، عَاقِلٌ وَمَعْلَاقَهُ أَحْكَامُ الْعَامَّةِ الْعَقْلَانِيَّةِ الَّتِي لَا يَخْتَلِفُ فِيهَا إِثْنَانٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُمَا ذُو الْعَقْلِ كَحُسْنِ الْإِحْسَانِ وَ قُبْحِ الظُّلْمِ أَلَا إِنْ يَخْتَلِفَا فِي إِنْطِبَاقِهِ عَلَى الْمَوْرِدِ.»^(۹۰)

حجیت بنای عقلا و دستاوردهای علمی آن، ناشی از ضروریات اجتماعی هستند که انسان با فطرت خود آنها را درک می‌کند و نمی‌تواند با آنها مخالفت ورزد. نظر به اینکه در این‌گونه مسایل میان عقلا اختلافی دیده نمی‌شود، شارع نیز نمی‌تواند با آنها مخالفت کند، زیرا مخالفت شریعت با این احکام یعنی مخالفت شارع با اجتماع و نظام اجتماعی انسان: «ثُمَّ إِنَّكَ عَرَضْتَ فِي بَحْثِ أَنَّ الْوَضْعَ وَ الدَّلَالَةَ اللَّفْظِيَّةَ مَا يَقْتَضِي بِهِ الْفِطْرَةَ الْإِنْسَانِيَّةَ وَ نِظَامَ الْجَمَاعَةِ فَهُوَ مَا بَنَى عَلَيْهِ الْعُقَلَاءُ وَ لَا مَعْنَى لِلْوَدْعِ عَنْهُ كَمَا عَرَفْتَ.»^(۹۱)

۱۰. دیدگاه امام خمینی در سیره عقلا

امام خمینی در مباحث اصولی خویش، عمده‌ترین دلیل بر حجیت خبر واحد را سیره عقلا دانسته و پس از نقد و بررسی اشکال محقق خراسانی، سخن میرزای نائینی را نقد می‌کند:

«تفاوت میان معاملات و غیرمعاملات به اینکه در معاملات عدم ردع و منع کافی نباشد و به امضا نیز نیاز باشد برخلاف غیر معاملات، صحیح نیست زیرا صرف اینکه معاملات اموری اعتباری باشند، موجب این نمی‌شود که عدم ردع کافی نباشد و امضا نیز لازم باشد، زیرا آنچه معامله در دید و شنود شارع باشد و بشود که ردع وضع کند و او نکند، در این صورت نکو است وی او از رضایت او پرده برمی‌دارد و این امر در اینکه معامله صحیح و نافذالاًثر باشد، کافیت می‌نماید.»^(۹۲)

از این مطالب می‌توان معیاری به دست آورد که در علوم هم به کار می‌آید و در سیره عقلا و علوم مختلف نیز دلیل حجیت و هماهنگی آن با دین خواهد بود. امام خمینی پس از نقد و بررسی بنای عقلا در مورد اجتهاد و تقلید نادانان از دانایان، به ایراد اشکال از تأیید بنای عقلا در رجوع به دانش و اهل خبر پرداخته و می‌فرماید:

«اینکه رجوع نادان در هر موردی به دانایان تمرکز عقلا باشد، معلوم و روشن است... بنابراین بر اصل سیره عقلایی، اشکالی وارد نیست و ارتکاز قطعی عقلایی بر اصل تقلید و رجوع نادان با دانایان در هر موردی است.»^(۹۳)

۱۱. رابطه دانش و دین با بنای عقلا یا فطرت انسانی

ایشان در بحث اجتهاد و تقلید درباره رابطه دانش و دین با بنای عقلا یا فطرت انسانی، می‌فرماید:

«این بنای عقلا یا فطرت انسانی در جایگاهی است که هر انسانی از آن دست‌بردار نخواهد بود، مگر آنکه صریحاً بگوید: ای عقلا! دیگر در آنچه نمی‌دانید به پزشکان و صنعتگران و کشاورزان - و اهل علوم مختلف - مراجعه نکنید، مگر آنکه با سخن آنان برای شما دانش قطعی به دست آید و جز این عموماً برای جلوگیری از این سیره کافی نیست، زیرا این امور ارتکازی است که انسان در زندگی‌اش بر این ارتکاز، آفریده شده است. در جایگاهی از استحکام و رسوخ می‌باشد که اصلاً

به ذهن او خطور نمی‌کند که غرض شارع از آن عموماً، جلوگیری و ریشه‌کن کردن آن سیره عقلایی باشد. تا با سخن روشنی بر این معنی تصریح نماید.^(۹۴)

امام خمینی در تبیین حجیت دستاوردهای قطعی علوم می‌فرماید:

«آنچه در جلوگیری از پیروی گمان وارد شده برای جلوگیری از سیره عقلاً صلاحیت ندارد، زیرا نمی‌توان با مثل عموم آیه "إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً" و سایر آیات و عموماً و اطلاقات، عقلاً و دانشمندان را از گرایش به این امور فطری و بناهای محکم بازداشت، چون اصلاً به ذهن آنان خطور نمی‌کند که مانند آن عموماً، از این‌گونه ارتکازات ردع و منعی نماید. پس در این امور فطری غالباً به ذهن آنان خطور نمی‌کند که احتمال خلافی بدهند مگر با اخطار (خاص). پس برای جلوگیری آنان از مثل این امور جز تصریح چاره‌ای نیست.»^(۹۵)

۱۲. وحدت دانش و دین مهمترین عامل برای رشد و تعالی انسان

امام خمینی ضمن تأکید بر هماهنگی دانش و دین، به عنوان عقل و شرع برای نیل انسان به زندگی شرافتمندانه به نقشه‌های شوم استکبار اشاره کرده، می‌فرماید:

«از جمله نقشه‌ها که مع‌الاسف، تأثیر بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشته و آثار آن باز تا حد زیادی به جا مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غربزده و شرقزده نمودن آنان است، به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفته‌اند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر و فرهنگ آنان را والاتر و آن دو قدرت را قبله‌گاه عالم دانستند... رفتن به انگلستان و فرانسه و امریکا و مسکو، افتخاری پرارزش و رفتن به حج و سایر اماکن متبرکه، کهنه‌پرستی و عقب‌ماندگی است، بی‌اعتنایی به آنچه مربوط به مذهب و معنویت است، از نشانه‌های روشنفکری و تمدن و در مقابل تعهد به این امور نشانه عقب‌ماندگی و کهنه‌پرستی است.»

ایشان همواره سعادت و نجات را در پرتو وحدت دانش و دین می‌داند و می‌فرماید:

«باید هشیار، بیدار و مراقب باشید که سیاست‌بازان پیوسته به غرب و شرق با وسوسه‌های شیطانی، شما را به سوی این چپاولگران بین‌المللی نکشند و با اراده مصمم و فعالیت و پشتکار خود به وضع وابستگیها قیام کنید و بدانید که نژاد آریا و عرب از نژاد اروپا و امریکا و شوروی کم ندارد و اگر خودی، خود را بیابد و یأس را از خود دور کند و چشمداشت به غیر خود نداشته باشد. در درازمدت قدرت همه کار و ساختن همه‌چیز را دارد و آنچه انسانهای دیگر به آن رسیده‌اند، شما هم خواهید رسید، به شرط اتکال به خداوند تعالی و اتکا به نفس و قطع وابستگی به دیگران و تحمل سختیها برای رسیدن به زندگی شرافتمندانه و خارج شدن از تحت سلطه اجانب.»^(۹۶)

ایشان ضمن تأکید بر هوشیاری به اندیشه جداسازی دانش و دین، بر ضرورت همکاری و هماهنگی حوزه و دانشگاه برای نیل به وحدت دانش و دین تأکید کرده و می‌فرمایند:

«توصیه این جانب آن است که نسل حاضر و آینده غفلت نکنند و دانشگاهیان و جوانان برومند عزیز هرچه بیشتر با روحانیان و طلاب علوم اسلامی پیوند دوستی و تفاهم را محکمتر و استوارتر سازند و از نقشه‌ها و توطئه‌های دشمن غدار غافل نباشند.»^(۹۷)

پی نوشتها:

۱. ر.ک: صحیفه انقلاب، وصیتنامه الهی - سیاسی امام خمینی، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۹.
۲. همان، ص ص ۹-۱۰.
۳. ر.ک: فنایی اشکوری، معرفت شناسی دینی، تهران: انتشارات برگ، ۱۳۷۴.
۴. قرآن، سوره مائده، آیه ۷۳.
۵. برای آشنایی با این مباحث ر.ک: باریور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی و عبدالکریم سروش، قبض و بسط شریعت، و نقد مباحث آن کتاب: صادق لاریجانی، معرفت دینی و قبض و بسطی در قبض و بسطی دیگر و استاد جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت.
۶. قرآن، مائده / ۱۳.
۷. صحیفه انقلاب، پیشین، ص ص ۲۰-۳.
۸. همان.
۹. همان.
۱۰. روح الله موسوی خمینی، صحیفه نور، مجموعه پیامها و سخنرانیها، ج ۱، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۵۰.
۱۱. همان، ج ۲، ص ۲۰.
۱۲. همان.
۱۳. همان، ج ۵، ص ۵۲.
۱۴. همان، ص ۴۸.
۱۵. همان.
۱۶. همان، ص ۱۰۸.
۱۷. همان، ج ۱۴، ص ۱۵۲.
۱۸. همان، ج ۹، ص ۱۸۷.

۱۹. همان، ج ۱۴، صص ۲۳۳-۲۳۲
۲۰. همان، ج ۱۵، ص ۱۶۰
۲۱. همان، ص ۱۹۲
۲۲. همان، ج ۱۱، صص ۱۹۶-۱۹۵
۲۳. صحیفه انقلاب، پیشین، صص ۲۰-۱۴. و مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، چاپ پنجم، تهران: صدرا، ۱۳۷۵
۲۴. مرتضی مطهری، مسئله شناخت، تهران: صدرا، ۱۳۷۰، صص ۲۶ و ۲۸
۲۵. محمدحسین طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، ج ۵، تهران: صدرا، ۱۳۶۸، ص ۸۵
۲۶. مرتضی مطهری، انسان و ایمان، تهران: صدرا، ۱۳۶۲، صص ۲۵ و ۲۷
۲۷. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، تهران: صدرا، ۱۳۶۵، ص ۶۲
۲۸. همان، صص ۶۴-۶۳
۲۹. مرتضی مطهری، مقالات فلسفی، تهران: صدرا، ۱۳۶۵، صص ۵۰-۴۹
۳۰. همان، ص ۵۰
۳۱. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، پیشین، ص ۶۰
۳۲. همان، صص ۶۷-۶۶
۳۳. ایمان باریبور، علم و دین، پیشین، ص ۱۵
۳۴. مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، پیشین، صص ۷۲-۶۷
۳۵. همان، صص ۱۰۹-۱۰۸
۳۶. آشنایی با فلسفه غرب، پیشین، ص ۱۶
۳۷. جان مک کویری، تفکر دینی در قرن بیستم، مترجمان عباس شیخ شعاعی و محمد محمدرضایی، تهران: نشر نو، ص ۱۹۷
۳۸. همان، ص ۵۳
۳۹. پل فولکیه، فلسفه عمومی یا مابعد الطبیعه، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۵۲ و ۱۵۴
۴۰. عبدالله نصری، در مصاحبه چاپ شده در مجله فیضیه، سال سوم، ش ۱۹۴، ص ۲
۴۱. غلامعلی حداد عادل، مجله فیضیه، سال سوم، ش ۱۹۴، ص ۷
۴۲. همان، ص ۳
۴۳. عبدالله نصری، مجله حوزه، ص ۴، با تلخیص و تغییر.

۴۴. ربانی گلپایگانی، مجله حوزه، ص ۵، با اندکی تغییر.
۴۵. غلامعلی حداد عادل، پیشین، ص ۸.
۴۶. محمدتقی جعفری، فصلنامه قیاسات، سال دوم، ش ۱، صص ۲۶ و ۲۷.
۴۷. همان، صص ۲۷ و ۲۸.
۴۸. روح‌الله موسوی خمینی، ج ۱۷، پیشین، صص ۱۸، ۲۱ و ۱۱۴.
۴۹. همان، ج ۶، صص ۲۴۹-۲۴۸.
۵۰. همان، ج ۷، ص ۲۱۵.
۵۱. همان، ج ۶، ص ۲۴۸.
۵۲. همان، ج ۱۷، صص ۱۲۹-۱۲۸.
۵۳. همان، ج ۱۷، ص ۱۱۴.
۵۴. زَلَّةُ الْعَالَمِ تَفْسِيكُ الْعَوَالِمِ، لغزش عالم جهانی را فاسد می‌کند. غرر الحکم، ذیل ماده زَلَّة.
۵۵. روح‌الله موسوی خمینی، ج ۱۷، پیشین، ص ۱۱۴.
۵۶. ر.ک: برتراند راسل، جهان‌بینی علمی، ترجمه سید حسن منصور، صص ۱۱۱-۱۱۲ و اثبات وجود خدا به قلم چهل تن از دانشمندان، ترجمه احمد آرام، صص ۱۹-۱۸.
۵۷. دلف کارناپ، مقدمه‌ای بر فلسفه علم، ترجمه یوسف عقیقی، ص ۱۵.
۵۸. ر.ک: بودیر، حیات و هدفداری، ترجمه دکتر عباس شببانی، صص ۱۶-۱۵، ۱۰۲-۱۰۰، ۱۷۲-۱۶۲.
۵۹. برای توضیح بیشتر ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، پیشین، ج ۵، صص ۵۴-۴۸.
۶۰. جهت توضیح بیشتر رجوع شود به: نشانه‌هایی از او، سید رضا صدر، صص ۸۶، ۱۶۱، ۱۷۲.
- ۱۹۶-۱۹۵، ۲۰۸-۲۰۷ و راز آفرینش، صص ۴۸ و ۸۱.
۶۱. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: اهمیت روزه از نظر علم روز، احمد صبور اردوبادی.
۶۲. ر.ک: کیهان فرهنگی، مصاحبه با آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، مترجم کتاب علم و دین باربور.
۶۳. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.
۶۴. المستطرف، ج ۲، ص ۲۱۸.
۶۵. مکارم الاخلاق، چاپ بیروت، ص ۱۷۲.
۶۶. همان، ص ۱۶۹.
۶۷. «کودک از نظر وراثت و تربیت»، به نقل از اعجاز خوراکیها، ص ۱۷۲.
۶۸. قرآن، ذاریات / ۵۰.
۶۹. قرآن، رعد / ۲.

۷۰. قرآن، لقمان، ۱۰،
۷۱. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۲۷۸،
۷۲. قرآن، نور، / ۴۵،
۷۳. قرآن، انبیا، / ۳۰،
۷۴. قرآن، نحل، / ۷۸،
۷۵. قرآن، حجر، / ۲۲،
۷۶. قرآن، یس، / ۳۶،
۷۷. قرآن، زخرف، / ۱۰،
۷۸. قرآن، ملک، / ۱۰،
۷۹. قرآن، نمل، / ۸۸،
۸۰. ر.ک: ابوالقاسم خویی، تفسیر البیان؛ شهرستانی، اسلام و هیئت؛ نوری، انسان و جهان؛ جعفر سبحانی، الالهیات؛ سید عبدالرضا حجازی، رسالت قرآن در عصر فضا.
۸۱. روح‌الله موسوی خمینی، ج ۲، پیشین، ص ص ۲۱-۲۰.
۸۲. همان، ج ۸، ص ۵۲،
۸۳. همان، ج ۹، ص ۱۸۶،
۸۴. همان، ج ۱۳، ص ص ۲۳۱-۲۳۰،
۸۵. قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ وَهُوَ فَضْلٌ. اصول کافی، ج ۳۲، «کتاب فضل العالم، باب صفة العلم و فضله»، حدیث ۱،
۸۶. چهل حدیث، ص ص ۳۹۷-۳۹۶،
۸۷. همان، ص ۴۱۲،
۸۸. روح‌الله موسوی خمینی، الرسائل، ج ۲ (قم، علمیه) ص ۹۶؛ اجتهاد و تقلید، ص ۹۶،
۸۹. حاشیه الكفایة، ص ۱۸۸،
۹۰. همان، ص ۱۸۸،
۹۱. همان، ص ۲۰۶،
۹۲. تهذیب الاصول، ج ۲، ص ص ۱۷۵-۱۷۳، ۲۰۲-۲۰۰،
۹۳. همان، ج ۳، ص ص ۱۷۱-۱۶۴، و نیز ر.ک: هادی یوسفی، مجموعه مقالات، مقاله «اثر تغییر زمان و مکان بر عرف و بنای عقلا»، ج ۱، ص ۲۷۷،
۹۴. تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۶۵،
۹۵. الوسائل، ج ۲، ص ۱۲۳،
۹۶. صحیفه انقلاب، پیشین، ص ۱۶،
۹۷. همان، ص ۱۴.